



۶- آفات گفتار

● رحیم کارگر

را مخفی کند و روزگار درازی بر وی بگذرد، چرا که اولین بلایی که بر سر شخص خودپسند می‌آید، این است که آنچه مایه‌ی خودپسندی او شده (چون مال، دانش، زیبایی، مقام و ...) گرفته شود تا بداند که عاجز و حقیر است خودپسندی، گیاهی است که دانه‌اش تکبر، زمینش نفاق، آتش سربیزی از فرمان خدا، شاخه‌هایش جهل، برگ‌هایش گمراهی و میوه‌اش لعنت خداوند است.^۱

ن- غرور و خود بر تو بینی

یکی دیگر از آفات وعظ و تبلیغ، غرور، خودبینی و فریفتگی مبالغه است؛ یعنی، ممکن است او در یکی از مراحل تبلیغ و نصیحت و ... گرفتار آفت کبر، غرور و فریفتگی شود و خود را برتر از دیگران ببیند و فریفته‌ی لباس و گفتار خود شود.

توضیح:

در شماره‌ی پیشین از سلسله مقالات «تبلیغ در سیره و گفتار عارفان» به تبیین آفات گفتار در سیره و سخن عارفان پرداختیم. اینک نمونه‌ای دیگر از آفات گفتار را از دیدگاه عارفان پی می‌گیریم.

پیشوای عارفان امام صادق علیه السلام فرموده است: «شگفتا! شگفتا! از کسی که به عمل خویش مغرور گشته، در حالی که نمی‌داند انجام کارش چیست؟ پس کسی که خویش و عمل خود را بزرگ ببیند، از راه راست منحرف گشته و مرتبه‌ای را که سزاوار آن نیست، مدعی شده است. هر کس خود را چنین پندارد و این ادعای داشته باشد، دروغگو است. اگرچه ادعایش



عالم ربّانی علامه مولی مهدی نراقی رحمته الله علیه در مراتب امر به معروف و نهی از منکر می نویسد: «[مرحله‌ی چهارم] منع و انکار به زبان است. ابتدا با پند و نصیحت و اگر اثر نکرد، با ترساندن و بازداشتن تا آن جا که نوبت به سخنان تند و درشت برسد؛ مثل، این که بگوید: ای نادان! با پروردگارت مخالفت نکن. در این جادامی بزرگ برای شیطان هست که بسا بیشتر واعظان را شکار می کند.

بنابراین هر عالم اندرزگویی باید این دام را با نور بصیرت ببیند. آن دام این است که شیطان به هنگام وعظ، ارشاد و تبلیغ، در نزد او حاضر می شود و خودبینی و برتری او را به سبب علمی که دارد، در دلش وسوسه می کند و کسی را که مورد موعظه قرار می دهد، نادان، خوار و پست می نماید و چه بسا قصدش از وعظ، خوار ساختن و جاهل شمردن طرف و اظهار بزرگی و شرافت خویش به داشتن علم باشد.

این حالت آفتی بزرگ و منتضمن کبر و ریا است. سزاوار و بایسته است که هر واعظ دینداری از این آفت غفلت نکند و با نور بصیرت، عیوب خود و زشتی درون خویش را بشناسد. نشانه‌ی پاک بودن نفس از این آفت، این است که اگر آن گناهکار با پند شخص دیگر پند پذیرد یا خود از معصیت باز ایستد؛ دوست تر دارد تا به وسیله‌ی وعظ او پند گیرند.»^۲

مردمک دیده شو و خودمبین

نیک نظر باز کن و بد مبین

چند شوی ای دل سوداپرست

از می نوشین هوا، نیمه مست

دستخوش فکر سبکسر مباش

پی سپر وهم گران سر^۳ مباش^۴

غرور، خودپسندی، فریفته شدن به مقام‌های خیالی و ... چون تندباد سهمگین برگشتن با طراوت اندرز و تبلیغ هجوم می آورد و هر آنچه را که در آن است از بین می برد.

هر واعظ و ناصحی، باید با شکیبایی و دلسوزی، نگاهبان بوستان علم و دانش خود باشد و در صدد ارائه‌ی بهترین سخنان با نیکوترین اعمال و رفتار، به مشتاقان دین و شیفتگان شریعت باشد. و در این راه فریفته‌ی اعمال و گفتار خود نشود.

تعریف غرور

دانشمند اخلاق سید عبدالله شبر رحمته الله علیه

در تعریف «غرور» نوشته است:

«غرور» عبارت است از سکوت و آرامش نفس به چیزی که با هوایش موافق است و طبعش با شبهات و خدعه‌های شیطان به آن مایل شده است. بنابراین کسی که با شبهه‌ای فاسد - که در ذهنش ایجاد شده - فکر می کند از خیر دنیا یا آخرت بهره مند است، مغرور و فریب خورده است.»^۵

ابو حامد غزالی می نویسد:

«حقیقت تکبر این است که انسان خود را در صفات کمال، از دیگران بالاتر بداند و کسی که دارای این صفت ردیله باشد، باد غرور در وجودش پیدا می شود. به همین

جهت است که رسول خدا ﷺ فرمود: خدایا! از باد تکبر به تو پناه می‌برم... وقتی که باد غرور در کسی پیدا شود، اوصاف و اعمالی در ظاهرش بروز می‌کند (مانند صدرنشینی در مجالس، جلو افتادن از دیگران در راه رفتن، نظر کردن به دیگری به چشم حقارت و...) گناه تکبر به حدی بزرگ است که اگر وزن یک ذره‌ی آن در قلب کسی موجود باشد، داخل بهشت نمی‌شود.^۶

علامه راغب اصفهانی می‌نویسد:

«کبر یعنی، انسان گمان کند بزرگ‌تر از غیر خود است. و تکبر اظهار آن حالت است و این صفتی است که هیچ کس جز خداوند، شایسته و سزاوار آن نیست و هر یک از مردم آن را ادعا کند، دروغگو است.»^۷

مغروران و فریفتگان

یکی از مباحث مهم و پر حجم در کتاب‌های اخلاقی و عرفانی، شرح و بیان گروه‌های مغروران و فریفتگان است. عالمان اخلاق و عارفان الهی، این گروه‌ها را چنین برشمرده‌اند:

- ۱- کافران ۲- گناه کاران ۳- اهل علم ۴- واعظان ۵- اهل عبادت ۶- متصوفه ۷- توانگران و ثروتمندان.

نشانه‌های غرور در واعظان و سخنوران

نشانه‌ها و علائم غرور در این گروه می‌تواند یکی از این چند چیز باشد:

- ۱- خود را برتر از دیگران دیدن و آنان را کوچک شمردن
- ۲- نپذیرفتن سخنان و ارشاد دیگران

درباره‌ی خود

- ۳- حسادت نسبت به واعظان و مبلغان دیگر
- ۴- فریفته شدن به اعمال و گفتار خود و غافل گشتن از نقص‌ها و عیوب درونی و ظاهری خویش

- ۵- گفتن سخنان گزاف و بیهوده و به رخ کشیدن علم و دانایی خویش
- ۶- گفتار بدون عمل و نصیحت به دیگران و عدم پذیرش آن از سوی خود
- ۷- بسنده کردن به وعظ و تبلیغ و توجه نکردن به تزکیه و تهذیب نفس.

مرحوم مولا محسن فیض کاشانی گوید:

«فرقه‌های مغروران بسیار و راه‌های غرورشان مختلف است... از آنان جمعی هستند که به وعظ و ارشاد مردم می‌پردازند و مهم‌تر از اینان عده‌ای هستند که در باره‌ی اخلاق نفس، خوف، رجا، صبر، شکر و... صحبت می‌کنند و می‌پندارند که اگر از این قبیل صفات سخن گویند و مردم را بدان‌ها توجه دهند، خودشان هم بدان‌ها موصوف خواهند شد؛ با آن که خود آنان از این صفات به جز اندکی استفاده نکرده‌اند.

و نیز آدمی است که دیگران را به کار نیک و آدمی دارد و خود را فراموش می‌کند و چون فرمان می‌دهد، بالحنی موهن و آمرانه است و اگر کسی از او نافرمانی کند، یا به گفته‌هایش اعتنا نکند [و یا به او چیزی بگوید] خشمگین شده، می‌گوید: من خود دیگران را از اعمال ناروا نهی می‌کنم، تو





آمده‌ای مرا نهی می‌کنی؟ البته غرضش از این سخن ریاست‌طلبی است.^۸

سالک عارف مرحوم بهاری همدانی می‌نویسد:

«برخی از مغرورین علمای اعلام‌اند و غرور این‌ها تارۀ من حیث علم است و آخری من حیث عمل ... فرقه‌ی دیگر و عاظ هستند. [آنان] متکلفند در شرایف ملکات و مرعّبند مردم را در فضایل و محدّرند از ذمائم و آفات و حال آن که خود آن مسکین پُر است از رذایل و خالی است از فضایل. گمان کرده محض قول و عارف شدن بر اصطلاحات و فهمیدن معنای الفاظ و عبارات، او را داخل در سالکین الی الله می‌کند یا حرف اصلاح خلق و هدایتشان به سوی حق، او را مستحق جزای رب العالمین می‌نماید.^۹

پس روشن شد که یکی از آفات قابل توجه در تبلیغ و وعظ، خودپسندی و غرور است. در این حالت انسان خود را برتر و بهتر از دیگران می‌داند و برای خود شخصیتی قائل می‌شود که نسبت به دیگران آن را روا نمی‌دارد. حتی خود را بزرگ‌تر و والاتر از دیگر واعظان و مبلغان می‌داند و در نهایت فریفته‌ی اعمال و کردار خود می‌شود و ... در این حالت رفتارهایی را از خود بروز می‌دهد که هیچ مناسبتی با رفتار و کردار یک مبلغ خوب و نمونه ندارد.

واعظان مغرور

مرحوم مولی محمد مهدی نراقی

می‌نویسد:

«مغروران و فریفتگان واعظان، بسیاراند: [۱ -] برخی از آنان، درباره‌ی اخلاق و صفات نفس (از خوف و رجا و ...) سخن می‌گویند و چنین پندارند که به گفتن این‌ها و دعوت مردم به این موارد، خود نیز به این‌ها موصوفند... چنین واعظی گمان می‌کند که غرض او اصلاح خلق است نه چیز دیگر و با وجود این اگر مردم رو به واعظی دیگر آورند و به دست وی به صلاح آیند و او برای ارشاد و اصلاح بهتر و قوی‌تر باشد، از غصه و حسد نزدیک به مردن می‌رسد و اگر یکی از شنوندگانش، آن واعظ دیگر را مدح و ثنا گوید، او را از همه‌ی خلق بیشتر دشمن دارد.

[۲ -] دیگری از آنان به اقوال گزاف هرزه و گفتار بیهوده پرداخته و کلماتی بیرون از قانون شرع و عقل ساخته و گاهی خود را به تکلف می‌اندازد در فصاحت و بلاغت و ... از این راه یار و یاور می‌جوید و چون به شنیدن سخن او سرها بجنبند و اشکی درآید، لذّت می‌برد و به کثرت اصحاب و مریدان و معتقدان شادمان می‌گردد و به تخصیص این ویژگی در میان اقربان، او را سرور و نشاطی دست می‌دهد.

[۳ -] از آنان کسی ممکن است اهل تهذیب اخلاق و مراقبت دل و پاکی و صفای درون باشد و دنیا در چشمش کوچک نماید و طمع از خلق بریده و التفاتی به آن‌ها نداشته و مهربانی و شفقت بر بندگان خدا، او را به نصیحت و موعظه و رها ساختن ایشان

از بیماری‌های گناهان فراخوانده باشد اما چون در این کار به مرتبه‌ی بلندی رسید، شیطان میدان فتنه‌انگیزی پیدا می‌کند و او را پنهانی و ناآگاهانه به ریاست‌طلبی و خود برتر بینی می‌خواند و پیوسته این حالت در دلش پرورش و نمو می‌یابد تا او را به تصنع و خودآرایی برای خلق وادارد ... نشانه‌ی برانگیخته شدن و هیجان حبّ ریاست در درونش این است که اگر واعظی دیگر پیدا شود که دل‌های مردم به وی مایل گردد و تأثیر کلام او در قبول، نسبت به سخن او بیشتر باشد، این بر او سخت و دشوار می‌آید، زیرا که اگر نفس به ریاست شادمان نمی‌شد و لذت نمی‌برد آن را مغتنم می‌شمرد.^{۱۰}

راه چاره

راه علاج عملی تکبر، غرور و خود فریفتگی آن است که انسان برای خدا و خلق عملاً تواضع کند و افعال و اخلاق متواضعان و فروتنان را پیشه نماید.

مرحوم نراقی در این زمینه نوشته است:

«درمان عملی این است که برای خدا و خلق همواره فروتنی کند و بر رفتار و اخلاق متواضعانه مداومت نماید و خود را چندان بر این شیوه وادارد تا ریشه‌ها و شاخه‌های کبر و غرور از دلش کنده و قطع شود و تواضع ملکه‌ی او گردد.»^{۱۱}

آمده است که:

بحیبی معاذ رازی گفته است: «ای اصحاب

علم! قصرهای شما قیصری است و خانه‌های شما کسروی و جامه‌ها ظاهری و موزه‌های جالوطی و مرکبان قارونی و آوندهای فرعونی و ... پس محمدی کجا است؟»^{۱۲}

اهمیت تواضع

خداوند متعال به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

«وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ»^{۱۳} [ای محمد! بال و پر خود را برای مؤمنانی که از تو پیروی می‌کنند بگستر. امام صادق علیه السلام نیز فرموده است:

«مَنْ تَوَاضَعَ لِلَّهِ رَفَعَهُ اللَّهُ وَ مَنْ تَكَبَّرَ وَضَعَهُ اللَّهُ»^{۱۴}؛ هر کسی برای خدا فروتنی کند، حق تعالی او را بلندگرداند و هر که تکبر کند، خداوند او را پست کند.

تواضع و فروتنی، صفت بارز و خصلت درونی واعظان و مبلغان واقعی است.

یکی از جاذبه‌های اصلی مردم به سوی دین، تواضع، نرم‌خویی و بی‌تکلف بودن شخص مبلغ و ناصح است. خاکساری و فروتنی سبب برتری و بلندی آدمی و برتری جویی موجب سقوط او است.

تواضع مرد را دارد گرامی

ز کبر آید بدی در نیکنمایی^{۱۵}

معنای تواضع

صاحب «جامع السعادات» می‌نویسد:

«تواضع یعنی شکستن نفسی که مانع شود از این که آدمی خود را برتر و بالاتر از دیگری ببیند. لازمه‌ی تواضع، کردارها و گفتارهایی است که





موجب بزرگداشت و اکرام غیر باشد و مداومت بر این‌ها، نیرومندترین درمان برای از بین بردن کبر و غرور است...»^{۱۶}

سفارش به تواضع

سفارش به تواضع و فروتنی، همواره مد نظر عارفان و عالمان ربّانی بوده است.

«عالم ربّانی حاج شیخ محمد بهاری رحمته اللہ علیہ می‌نویسد:

از جمله خصوصیات عالم [و مبلغ] آن است که: به خاطر خدای بزرگ متواضع و فروتن باشد؛ نه به خاطر غرضی دیگر (مانند طمع و غیره) و شرافت کامل جز با تواضع در مقابل ذات احدیت ﷻ به دست نمی‌آید و آنچه که در زمان ما شایع شده که نسبت به توانگران و مالداران اهل دنیا، فروتنی و خضوعی زیاد صورت می‌گیرد و نام آن را تواضع می‌نهند این امر، اشتباه و مکر و فریب... و خواری مورد نکوهش است.»^{۱۷}

محدّث قمی رحمته اللہ علیہ می‌نویسد:

«[مبلغ باید] با نرمی و مدارا [و فروتنی] رفتار کند که نرمی در همدی کارها، اصلی است اساسی و بزرگ.»

پیامبر ﷺ در این زمینه فرمود:

«البتّه این دین متین و محکم است. در او با نرمی داخل شوید...»^{۱۸}

امام خمینی رحمته اللہ علیہ فرموده است: «همه در فکر مردم باشید ... این‌ها بنده‌های خدا هستند و از ما، از من افضلند و محتمل است که از شما هم افضل باشند؛ چرا ما به فکر

آن‌ها نباشیم.»^{۱۹}

ایشان به طلبه‌ها و روحانیان می‌فرمودند: «باید توجّه کنید که همه متوجّه شما هستند. لذا زیّ اهل علم خودتان را حفظ کنید. درست مانند علمای گذشته ساده زندگی کنید. در گذشته چه طلبه و چه عالم بزرگ شهر زندگی‌شان از سطح معمولی مردم پایین‌تر بود و یا مثل آن‌ها بود. امروز سعی کنید زندگی‌تان از زیّ آخوندی تغییر نکند ... باید طوری زندگی کنیم که نگویند طاغوتی هستیم.»^{۲۰}

فرازهای نورانی

۱- «مرحوم آیت الله معصومی همدانی رحمته اللہ علیہ با مردم برخوردی در شأن آنان داشت و هیچ وقت به بهانه‌ی قلت وقت و عدم فرصت، از مردم جدا نشد و با علما و بزرگان برخوردی مناسب و رفتاری متین داشت و احترام خاصی برای آنان قائل بود و هیچ وقت دانسته یا ندانسته، عظمت و شهرت او، عامل تحقیر دیگران نمی‌شد.

مرحوم آخوند بسیار متواضع بود و کسی به یاد ندارد جز بر دو زانوی خود نشسته باشد ... هنگامی که به علت بیماری در تهران بستری بود، عده‌ای از علمای همدان به عیادت ایشان رفته بودند؛ هنگام ورود چون متوجّه آمدن آقایان می‌شود، با زحمت پاهای خود را جمع نموده و در همان حال هم مرتب اظهار تواضع می‌کند.»^{۲۱}

۲ - در احوال مرجع بزرگ، میرزای شیرازی اول، آورده‌اند:

«او با عالمان حوزه و شاگردان و طلاب علوم اسلامی، چونان پدري مهربان رفتار می‌کرد. از رسیدگی به کوچک‌ترین امر غفنت نمی‌ورزید و با همه‌ی آنان - اگر چه طلاب مبتدی و خردسال بودند - با کمال ادب و احترام رفتار می‌کرد... به هنگام پرداخت حقوق طالبان علم، چنان روشی احترام آمیز داشت که نمی‌توان وصف کرد. همین‌طور با دیگر مردمان، در موارد گوناگون، با نهایت ادب رو به رو می‌شد و به سخنان آنان گوش می‌داد و به رفع نیازمندی‌های آن‌ها می‌پرداخت. این تواضع و احترام را حتی با اعضای خانواده‌ی خود و کودکان خردسال رعایت می‌کرد.»^{۲۱}

۳ - در احوال عالم بزرگ آخوند خراسانی نوشته‌اند:

«ایشان بسیار متواضع بود، مخصوصاً با اهل علم. با کوچک‌ترین طلبه در سلام پیشی می‌گرفت و در مجالس برای ورود آن‌ها بد پا می‌ایستاد. اهل علم را بسیار تجلیل می‌کرد...»^{۲۲}

۴ - در احوال آقا محمدرضا قمشه‌ای نوشته‌اند:

«ایشان هیچ دعوی فضل نمی‌کرد، هر که او را در محفلی می‌دید، گمان دانش و مقامی که او را بود، نمی‌کرد... آن مرحوم هیچ‌گونه جنبه‌ی علمایی نداشت و به کرباس فروشان سده می‌مانست.»^{۲۴}

۵ - «ملا احمد مقدّس اردبیلی در سفر بود. یکی از زوّار او را نمی‌شناخت؛ به او گفت:

جامه‌های مرا ببر نزدیک آب و بشوی و چرک آن‌ها را بگیر. ملا احمد قبول کرد و جامه‌های آن مرد را برد و شست و آورد تا به او بدهد. در این هنگام آن مرد، مقدّس اردبیلی را شناخت و خجالت کشید. مردم نیز او را توبیخ کردند.

مقدّس اردبیلی فرمود: چرا او را ملامت می‌کنید؟ مطلبی نشده است. حقوق برادران مؤمن بر یکدیگر بیش از این‌ها است.»^{۲۵}

۶ - درباره‌ی احوال شیخ محمد جواد بلاغی نجفی نوشته‌اند:

«خود به بازار می‌رفت و آنچه نیاز داشت، می‌خرید و آن را در کوچه و بازار، مانند دیگران حمل می‌کرد و به خانه می‌آورد.»^{۲۶}

۷ - مرحوم حاج شیخ عباس تهرانی - با آن مقام علمی که در حد مرجعیت بود و هرگز خودش را مطرح نکرد - بر خلاف بزرگانی که منبر رفتن و مصیبت خواندن را برای خودشان کسر شأن می‌دانند یا با موقعیت اجتماعی و عرفی خود سازگار نمی‌دانند، به منبر می‌رفت و باسوز و گداز مصیبت می‌خواند و گریه می‌کرد.^{۲۷}

۸ - حاج آقا رضا بهاء‌الدینی رحمته‌الله می‌گوید:

«مرحوم حاج شیخ ابوالقاسم قمی رحمته‌الله نماز جماعت اقامه می‌کرد و برخی دیگر از بزرگان نیز چنین بودند، اما علاقه‌ی بنده به حضور در نماز مرحوم حاج شیخ ابوالقاسم بیشتر بود زیرا راه رفتن، حرف زدن، تدریس، نگاه، احترام، رفت و آمد در کوچه و بازار، نشست و برخاست و خلاصه همه‌ی





کارهای او درس عملی برای اخلاق و سازندگی ما بود. ایشان از نظر تواضع و فروتنی، انسانی نمونه بود ... روحانی باید این چنین باشد که مردم از حرکات او درس گرفته، از حرف‌هایش عبرت و اندرز بگیرند.^{۲۸}

۹ - سالی مرحوم حاج شیخ عباس قمی صاحب مفاتیح در مشهد ماند و ماه رمضان را به موعظه و نصیحت مردم مشغول شد. مرحوم حاج آخوند ملاعباس تربتی - که هر سال در تربت حیدریه مردم را ارشاد می‌کرد و راه می‌نمود - آن سال را تعطیل کرد و متواضعانه راهی مشهد شد که با بودن حاج شیخ عباس قمی جای صحبت و سخن من نیست، باید فرصت را غنیمت شمرد و کسب فیض کرد.

مرحوم حاج شیخ عباس قمی هم تا از فراز منبر، حاج آخوند ملاعباس را پای منبر می‌بیند، از روی تواضع و فروتنی، فرود می‌آید که با وجود حاج آخوند، مرا نزدیک موعظه کنم و ایراد سخن نمایم.^{۲۹}

هم چنین درباره‌ی مرحوم حاج آخوند ملاعباس تربتی آمده است: «روش او این چنین بود که هرگاه در شهر در مجلس روضه دعوت داشت و احیاناً در وسط منبر او، منبری دیگری می‌رسید، از منبر پایین می‌آمد و می‌گفت: 'شما بفرمایید که از کار خود باز نمانید. من بعداً منبر را تمام می‌کنم.'^{۳۰}

۱ - درباره‌ی حاج میرزا علی آقا شیرازی آمده است: «ایشان ضمن آن که دیگران را موعظه می‌نمود و در بیاناتش به اصلاح افراد

مبادرت می‌ورزید، خیلی مشتاق بود که توسط اشخاصی خطاهای خودش تصحیح گردد و برخورد تلخ صادقانه را بر سخن‌های شیرین و توأم با تملق کاذبانه ترجیح می‌داد. او با آن مراتب علمی و کمالات ایمانی، خویشتن را محتاج می‌دید که از جانب ناصحان و برادران ایمانی سخن حق را بشنود و به آن گوش بسپارد... ایشان با تواضع و فروتنی بسیار می‌گفت: 'بندۀ ای از عباد پروردگار هستم اگر خدای مرا کفایت نکند، موفق نخواهم شد...'^{۳۱}

۱۱ - درباره‌ی عارف ربّانی علامه طباطبایی گفته شده است:

«این انسان والا، دنیایی از عظمت بود، همچون طلبه‌ای عادی در کنار صحن مدرسه، روی زمین می‌نشست و نزدیک غروب، به مدرسه‌ی فیضیه می‌آمد و چون نماز برپا می‌شد، مانند دیگر طلاب، نماز را به امامت مرحوم خوانساری اقامه می‌نمود. علامه‌ی تهرانی رحمته‌الله می‌نویسد: ایشان آن قدر متواضع و مؤدب بود و در حفظ آداب سعی بلیغ داشت که کراً خدمتشان عرض کردم: آخر این درجه از ادب و تواضع شما و ملاحظاتان، ما را بی‌ادب می‌کند... حدوداً از چهل سال پیش تا به حال دیده نشد که ایشان در مجلس به متکا و بالش تکیه دهند... استاد علامه‌ی طباطبایی نسبت به اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام بسیار خاضع بود. در برخورد با شاگردانش نیز

تواضع خاصی داشت. اخلاق او همه را جذب می‌کرد و هرگز خود را سرآمد دیگران تلقی نمی‌نمود...»^{۳۲}

۱۲ - درباره‌ی صدر المتألهین شیرازی آورده‌اند:

«ملاصدرا به گفته‌ی بسیاری، در هیچ یک از دوره‌های عمر، غرور و خودپسندی نداشتند و همیشه مردی متواضع بوده و برای این که نخوت و تکبر به او راه نیابد، کارهایی می‌کرده که در آن دوران، بسیاری از کسانی که هم شأن او بودند، از آن کارها اجتناب می‌کردند. ملاصدرا از تمام تکلفات علمای روحانی و صوفیان و عارفان آن عصر به دور بود و در تواضع بین علمای دین و عرفای ایران در آن دوران نظیر نداشت.»^{۳۳}

۱۳ - «آیت الله خوانساری، به قدری تواضع داشت که مقید بود که کسی در سلام بر او سبقت نگیرد. وقتی برای درس گفتن به مدرسه می‌رفت، سرش را پایین می‌انداخت تا کسی جلوتر به او سلام نکند.»^{۳۴}

پی‌نوشت‌ها:

- ۱ - مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه (منسوب به امام صادق علیه السلام)، ص ۱۱۸.
- ۲ - جامع السعادات، مولی مهدی تراقی، ترجمه‌ی مجنوبی، ج ۲، صص ۲۲۷ و ۲۲۸.
- ۳ - گران سر: مغرور، متکبر.
- ۴ - خواجوی کرمانی.
- ۵ - الاخلاق، سید عبدالله شبّر، ترجمه‌ی جباران،

ص ۳۱۷.

۶ - الاربعین، امام محمد غزالی، ترجمه‌ی حمدی، ص ۱۵۱.

۷ - الذریعه الی مکارم الشریعه، کرانه‌ی سعادت، علامه راغب اصفهانی، ص ۱۶۹.

۸ - حقایق در اخلاق و سیر و سلوک، فیض کاشانی، ترجمه‌ی ساعدی خراسانی، صص ۲۹۱ و ۲۹۳.

۹ - تذکرة المتقین، مرحوم بهاری همدانی، صص ۱۰۲ و ۱۰۳.

۱۰ - جامع السعادات، ج ۳، صص ۲۸ - ۳۱.

۱۱ - همان، ج ۱، ص ۴۲۲.

۱۲ - فرزنانگان (گفتارهای عارفان) ص ۲۳ (به نقل از احیاء العلوم، ج ۱، ص ۱۸۰).

۱۳ - شعراء، ۲۱۵.

۱۴ - اصول کافی، ج ۲، ص ۱۲۲.

۱۵ - ناصر خسرو.

۱۶ - جامع السعادات، ج ۱، ص ۴۳۷.

۱۷ - تذکرة المتقین، ص ۱۳۱.

۱۸ - مجله‌ی حوزه، شماره‌ی ۴۷، ص ۹۰.

۱۹ - اسفند ۱۳۵۹.

۲۰ - ۱۳۶۲/۳/۴.

۲۱ - همچو سلمان، قنبری، صص ۶۲ و ۶۳.

۲۲ - بیدادگران اقلیم قبله، محمدرضا حکیمی، ص ۲۱۴.

۲۳ - مرگی در نور، ص ۴۰۱.

۲۴ - سیمای فرزنانگان، رضا مختاری، ص ۲۹۳.

۲۵ - بیدادگران اقلیم قبله، ص ۲۱۱.

۲۶ - همان، ص ۲۰۷.

۲۷ - دو عارف سالک، ص ۷۸.

۲۸ - آیت بصیرت، ص ۶۷.

۲۹ - فضیلت‌های فراموش شده، مقدمه، صص ۸ و ۹.

۳۰ - همان، ص ۱۱۵.

۳۱ - ناصح صالح، ص ۲۰۵.

۳۲ - جرعه‌های جانبخش (فرازهایی از زندگی علامه‌ی طباطبایی)، صص ۳۶۴ و ۳۶۵.

۳۳ - سیمای فرزنانگان، ص ۳۰۳.

۳۴ - همان، ص ۳۰۷.



۱۰۱